

آتش پارسی

نخستین امپراتوری جهانی
و نبرد برای تسخیر غرب



مینی

تام هالند

ترجمه‌ی مانی صالحی‌علامه



فهرست مطالب

۷	مقدمه
۲۷	شاهراه خراسان
۷۱	بابل
۱۰۱	اسپارت
۱۴۵	آتن
۱۹۵	سوزاندن ریش شاه ایران
۲۷۱	توفان در راه است
۳۲۳	در تگنا: ایستادگی و تلاش با چنگ و دندان
۳۶۷	مکافات
۴۲۷	موخره
۴۲۹	زمان بندی
۴۳۳	یادداشت ها
۴۶۳	کتابشناسی

فهرست نقشه‌ها

۲۲	شاهنشاهی پارس
۲۴	یونان و آژه
۲۸	بین‌النهرین و ایران
۱۰۵	پلوپونز
۱۵۸	آتیکا
۱۷۳	آتن در قرن ششم و پنجم قبل از میلاد
۲۰۹	ساتراپی‌های ایران در غرب
۲۴۷	ماراتون
۲۹۸	غرب
۳۱۹	تدارک دفاع: یونان در ۴۸۰ قبل از میلاد
۳۵۲	ترموپیل
۳۷۳	سالامیس
۳۸۰	نبرد سالامیس
۴۰۶	نبرد پلاته

مقدمه

در تابستان ۲۰۰۱ یکی از دوستانم به سرپرستی دانشکده‌ی تاریخ منصوب شد. از جمله تصمیماتش قبل از آغاز ترم جدید در پاییز، یکی خصوصاً تأثیرگذار بود. تا جایی که به خاطر داشتیم، دانشجویان سال آخر مجبور بودند مقاله‌ی خاصی را مطالعه کنند که به ظهور هیتلر اختصاص داشت. اینک با ارتقای مقام دوستم، بادهای تغییر وزیدن گرفت. او به همکارانش پیشنهاد کرد که هیتلر را باید کنار گذاشت و موضوع کاملاً متفاوتی را برای تحقیق و مطالعه جایگزین آن کرد: جنگ‌های صلیبی. این پیشنهاد اساسی با فریادهای تشویش و نگرانی مواجه شد. همکاران دوست من می‌خواستند بدانند فایده‌ی تحقیق و مطالعه درباره‌ی دوره‌ی آن قدر بیگانه و دور از دغدغه‌های جهان معاصر چه می‌تواند باشد؟ وقتی دوستم پاسخ داد که دانشجویان تاریخ می‌توانند از مطالعه‌ی موضوعی منتفع شوند که مشخصاً ربطی به خودکامگان (دیکتاتورها) قرن بیستم نداشته باشد، نارضایتی‌ها صرفاً بیشتر شد. بقیه‌ی استادان استدلال می‌کردند که تمامیت طلبی (توتالیتاریسم) مضمونی زنده است در حالی که جنگ‌های صلیبی هرگز چنین نیست. کینه‌ها و رقابت میان اسلام و مسیحیت یا شرق و غرب، چه ارتباطی با جهان امروز می‌تواند داشته باشد؟

البته پاسخ آنها چند هفته بعد در ۱۱ سپتامبر داده شد هنگامی که نوزده نفر هواپیماریا، خودشان و هزاران نفر دیگر را با قاطعیت در آتشی سوزاندند که مشخصاً از گلابیه‌ها و بی‌عدالتی‌های قرون وسطا ریشه گرفته بود. جنگ‌های صلیبی به هر حال از دیدگاه اسامه بن لادن هرگز به پایان نرسیده بود. او قبلاً در سال ۱۹۹۶ به جهان اسلام هشدار داده بود که «مردم مسلمان همیشه در معرض تعرض، کینه‌جویی و بی‌عدالتی‌هایی بوده‌اند که از سوی اتحاد صهیونیست‌ها و صلیبیون بر آنها تحمیل می‌شده.»^۱ بن لادن هر قدر هم که در به کارگیری یا سوء استفاده از امکانات جهان نوین در پروازهای هوایی و ارتباطات جمعی به طور خطرناکی

چندی قبل از تولد هرودت به طور مصیبت‌باری نمایان گشته بود. تفاوت باعث پرورش سوءظن شده و سوءظن، سرانجام جنگ به راه انداخته بود.

به واقع، جنگی بی‌نظیر. در سال ۴۸۰ ق.م، حدود چهل سال قبل از شروع تاریخ هرودت، خشایارشا پادشاه پارس در رأس سپاهی به یونان حمله کرده بود. ماجراجویی‌های نظامی از این دست، از دیرباز یکی از تخصص‌های پارسیان بود. ده‌ها سال بود که پیروزی - پیروزی برق‌آسا و درخشان - همچون حق موروثی آنها به نظر می‌رسید. هاله‌ی شکست‌ناپذیری آنها انعکاسی از فتوحات بزرگ و سرعت عمل بی‌سابقه‌ی آنها بود. زمانی آنها هیچ نبودند، یک قبیله‌ی کوه‌نشین گمنام که در قلمرو کوچکی از دشت‌ها و کوه‌های ناحیه‌ای به سر می‌بردند که امروزه در جنوب ایران است. آنگاه در فاصله‌ی فقط یک نسل، سراسر خاورمیانه را درنوردیده، سلسله‌های پادشاهی کهن را از میان برداشته، شهرهای بزرگ و مشهور را اشغال کرده و شاهنشاهی پهناوری تشکیل داده بودند که از هندوستان تا سواحل دریای اژه را در بر می‌گرفت. در نتیجه‌ی همین فتوحات بود که خشایارشا در مقام قدرتمندترین مرد روی زمین، بر مسند فرمانروایی نشسته بود. منابع و امکاناتی که در اختیار داشت چنان عظیم و سرسام‌آور بود که عملاً بی‌پایان به نظر می‌رسید. اروپا دیگر بعدها شاهد یک نیروی مهاجم دیگر که حریف و هم‌اوردش باشد نبود تا سال ۱۹۴۴ و تابستان دی‌دی^(۱) (۶ ژوئن ۱۹۴۴ در جنگ جهانی دوم).^(۲)

یونانیان که در مقابل این نیروی مهیب و ویرانگر بی‌سابقه قرار گرفته بودند، هم کم‌تعداد و هم به طور نومیدکننده‌ای دچار اختلاف به نظر می‌رسیدند. خود یونان بیشتر یک اصطلاح جغرافیایی بود: سرزمین یونان نه یک کشور، بلکه ملغمه‌ی آشفته‌ای از دولت‌شهرهای متخاصم و متعصبی بود که دائماً با یکدیگر در جنگ و جدال بودند. درست است که یونانیان خودشان را قوم واحدی می‌دانستند که به واسطه‌ی زبان، دین و آداب و رسوم مشترک به هم پیوند خورده بودند، اما اغلب به نظر می‌رسید وجه مشترک اصلی شهرهای مختلف یونان همین عادت به جنگ و جدال با یکدیگر است. پارسیان در سال‌های ابتدای به قدرت رسیدن‌شان به آسانی توانسته بودند یونانیان ساکن در منطقه‌ای که امروزه در غرب ترکیه قرار دارد - از

1. D-day

۲. نویسنده کمی اغراق کرده و گذشته از هجوم اقوام شمالی که سراسر اروپا را تسخیر و امپراتوری رم را نابود کردند، حملات لشکریان اسلام به قسطنطنیه و جنوب اروپا و همچنین حمله‌ی نیروهای عثمانی به اروپا را که تا پشت دروازه‌ی وین پیشروی کردند از قلم انداخته است - م.

جمله اهالی شهر زادگاه هرودت - را مغلوب و مطیع خود سازند و آنان را در شاهنشاهی خود جذب کنند. حتی دو قدرت عمده‌ی سرزمین اصلی یونان، یعنی مردم سالاری (دموکراسی) نوپای آتن و دولت شدیداً نظامی اسپارت هم ظاهراً از امکانات ناچیزی برای جنگ مؤثر با پارسیان برخوردار بودند. هنگامی که شاهنشاه پارسی تصمیم گرفت تا یکبار و برای همیشه آن مردم کج خلق و عبوس و عجیب در حاشیه‌ی مرزهای غربی قلمرو پهناورش را مطیع سازد، نتیجه‌ی کار در ظاهر کاملاً آشکار بود.

با این حال، یونانیان سرزمین اصلی به‌طور شگفت‌آوری توانستند در برابر بزرگ‌ترین نیروی نظامی که تا آن زمان گردآوری شده بود، مقاومت کنند. مهاجمان عقب رانده شدند. یونان آزاد مانده بود. داستان نبرد آنها با یک ابرقدرت و شکست دادنش، برای خود یونانی‌ها هم فوق‌العاده شگفت‌آور به نظر می‌رسید. دقیقاً چگونه این کار را کرده بودند؟ و چرا؟ و این تهاجم اصلاً از ابتدا به چه دلیل به راه افتاده بود؟ پرسش‌هایی از این دست که حتی چهار دهه بعد هم مهم به نظر می‌رسید، محرک هرودت شد برای اقدام به تحقیق به شیوه‌ای کاملاً جدید و بی‌سابقه تا آن زمان. برای نخستین بار، یک وقایع‌نگار بر آن شد تا دلیل و منشأ نبردی را پیدا کند که نه آن قدر قدیمی بود که افسانه‌ای شده باشد، نه به هوس‌ها و خواست‌های ایزدان ربطی داشت و نه به ادعای عامه‌ی مردم مبنی بر تقدیر محتوم، بلکه صرفاً در جست‌وجوی توضیحاتی بود که خودش شخصاً بتواند درستی‌شان را تشخیص دهد و تأیید کند. هرودت که می‌خواست فقط روایات راویان زنده و شاهدان عینی را نقل کند، به اطراف و اکناف جهان سفر کرد - نخستین مردم‌شناس (انسان‌شناس)، نخستین گزارشگر پژوهشگر، نخستین خبرنگار خارجی.^۵ ثمره‌ی کنجکاوی خستگی‌ناپذیر او صرفاً یک روایت نبود بلکه تحلیل فراگیر یک عصر کامل بود: گسترده و مفصل، متنوع، صبور و اهل مدارا. خود هرودت کارش را به عنوان پرس‌وجوها تعریف می‌کرد: «هیستوریا»^(۱) او در نخستین جمله‌ی نخستین کتاب تاریخی که در جهان نوشته شده، می‌گوید: «و من پژوهش‌هایم را در اینجا می‌نویسم تا از طریق ثبت و ضبط اعمال برجسته‌ی یونانیان و خارجی‌ها (بربرها) به یکسان، یاد و خاطره‌ی گذشته حفظ شود و از همه مهم‌تر، نشان دهم که چطور شد کارشان به جنگ رسید.»^۶

تاریخ‌نگاران همیشه میل دارند اسناد و اطلاعات خود را ارزشمند معرفی کنند. در مورد هرودت، ادعاهایش در طی دو هزار و پانصد سال محک خورده است. در طی این مدت، فرض بنیادین او مبنی بر این که جنگ بزرگ میان پارسیان و یونان فوق‌العاده حساس و سرنوشت‌ساز بود، به‌طور چشمگیری تأیید شده است. جان استوارت میل می‌گفت که «نبرد ماراتون حتی در تاریخ انگلستان، از نبرد هیستینگز^(۱) هم مهم‌تر است.»^۲ هگل بالحنی فراگیرتر از آنچه از فیلسوفی آلمانی انتظار می‌رود، اعلام کرد که «منافع کل تاریخ جهان به این موازنه بستگی داشت»^۳. و مسلماً همین‌طور بود. هر روایتی از احتمال پیروزی در مبارزه‌ای قهرمانانه، بسیار هیجان‌انگیز است - اما چقدر هیجان‌انگیزتر می‌شود هنگامی که احتمال موفقیت یک طرف به‌طور بی‌نهایت بیشتر باشد. در جریان اقدامات پارسیان برای مطیع ساختن یونانیان سرزمین اصلی، فقط استقلال سرزمینی که از نظر خشایارشا ملغمه‌ای درهم از دولت‌شهرهای متخاصم محسوب می‌شد مطرح نبود، بلکه مسئله خیلی مهم‌تر از آن بود. مردم آتن اگر تابع یک پادشاه بیگانه می‌شدند، هرگز فرصتی پیدا نمی‌کردند تا فرهنگ مردم سالارانه‌ی (دموکراتیک) خاص خود را پدید آورند. بسیاری از مواردی که فرهنگ یونانی را استثنایی ساخت، در آن صورت عقیم می‌ماند. میراثی که به رم رسید و سپس به اروپای جدید منتقل گشت، فوق‌العاده کم‌مایه می‌شد.^(۲) نه تنها غرب در نخستین مبارزه‌اش برای استقلال و بقا ناکام می‌ماند، بلکه اگر یونانیان مغلوب تهاجم خشایارشا می‌شدند، اصلاً معلوم نیست چیزی به نام «غرب» وجود می‌داشت.

پس تعجبی ندارد که داستان جنگ‌های پارسی به اسطوره‌ی بنیادین فرهنگ و تمدن اروپایی تبدیل شود و همچون کهن‌الگوی پیروزی آزادی بر بندگی یا غلبه‌ی فضیلت مدنی استوار، بر خودکامگی سست‌کننده به کار گرفته شود. مطمئناً هنگامی که واژه‌ی «جهان مسیحی»^(۳) در پیامد «نهضت اصلاح دینی»^(۴) به تدریج اهمیتش را از دست داد، احساسات مبالغه‌آمیز و داستان‌سرایی درباره‌ی ماراتون و سالامیس برای بسیاری از آرمانگرایان (ایده‌آلیست‌ها) به نماد آموزنده‌تری از جنگ‌های صلیبی برای بیان فضایل غربی تبدیل شد. هرچه باشد دفاع کردن بیشتر با اصول

۱. Hastings نبردی سخت و خونین میان تورمان‌های مهاجم و آنگلو ساکسون‌های بومی در سال ۱۰۶۶ که با پیروزی ویلیام فاتح خاتمه یافت - م.

۲. کسی چه می‌داند؟ شاید فوق‌العاده غنی‌تر و انسانی‌تر می‌شد - م.

اخلاقی انطباق دارد تا حمله کردن؛ جنگیدن برای آزادی خیلی بهتر است از نبرد در راه اهداف واپس‌گرایانه‌ی کلیسای مسیحی. یک داستان در این میان، یعنی ماجرای دفاع نومیدانه‌ی گروه کوچکی از نیروهای بازدارنده‌ی یونانی از تنگه‌ی ترموپیل («چهار هزار نفر در مقابل سه میلیون نفر» آن‌طور که هرودت گفته^۱)، بیش از همه‌ی ماجراها، توان بالقوه‌ی تبدیل شدن به اسطوره را در خود داشت. انبوه فزاینده‌ی سربازان آسیایی که به‌زور شلاق وادار به نبرد می‌شدند؛ یک پادشاه اسپارتی – لئونیداس – که تصمیم گرفته بود بجنگد تا بمیرد؛ مرگی قهرمانانه و عبرت‌آمیز، هنگامی که او و سیصدنفر از هم‌وطنانش در جریان مقاومتی انتحاری، کشته شدند. این داستان همه‌ی شرایط اسطوره را در خود داشت. خیلی وقت پیش، در قرن شانزدهم، مقاله‌نویس فرانسوی میشل دومونتنی^{۱۱} می‌توانست بگوید که اگرچه سایر نبردهایی که یونانیان در آنها شرکت داشته‌اند «منصفانه‌ترین پیروزی‌هایی بوده که خورشید در طی زمان مشاهده کرده، با این حال هیچ‌کس نمی‌تواند مجموع شکوه و عظمت آنها را با شکست شکوهمند شاه لئونیداس و مردانش در تنگه‌ی ترموپیل مقایسه کند.»^{۱۰} دو ونیم قرن بعد، لرد بایرون، بیزار از این که یونان عصر او باید همچون ولایتی تحت فرمان سلطان عثمانی زجر بکشد، دقیقاً می‌دانست در کجای کتاب‌های تاریخ جست‌وجو کند تا تأثیرگذارترین شعار برای دعوت به مقاومت مسلحانه را بیابد:

ای زمین! باز از سینه‌ات بیرون بیاور
بقایایی از کشتگان اسپارتی ما را!
فقط سه نفر از آن سیصد نفر را بده
تا ترموپیل جدیدی ساخته شود!^{۱۱}

لرد بایرون که ثروتش را هم در راه شعارهایش خرج کرد، بعدها با پیروی از نمونه‌ی لئونیداس، جان خود را هم در راه هدف شکوهمند آزادی یونان تقدیم کرد. جذابیت پایان کار او – نخستین مرگ یک فرد مشهور راستین در عصر جدید – صرفاً به شهرت و افتخار لئونیداس افزود و کمک کرد تا واقعه‌ی ترموپیل برای نسل‌های بعدی هم به سرمشق شهادت در راه آزادی تبدیل شود. ویلیام گولدینگ داستان‌نویس در سفری به تنگه‌ی ترموپیل در اوایل دهه‌ی ۱۹۶۰ از خود می‌پرسید

1. Michel de Montaigne

هفتاد سال بود که کشور گشایی و پیروزی‌های سریع و چشمگیر
خصلت ذاتی شاهنشاهی پارسی به نظر می‌رسید. آنها سراسر شرق
نزدیک را دربرداشته بودند، حکومت‌های کهن را در هم شکسته و
شهرهای پراوازه را فتح کرده بودند تا شاهنشاهی پهناوری را تشکیل
دهند که از هند تا سواحل دریای اژه را در بر می‌گرفت و این همه
در مدتی تقریباً معادل عمر یک نسل به وقوع پیوسته بود.
اینک در سال ۴۸۰ ق.م، خشایارشا که قدرتمندترین مرد روی زمین
به‌شمار می‌رفت، لشکر عظیمی را به سوی یونان هدایت کرد تا
بعضی دولت‌شهرهای باغی ابه زبان امروزی تورکیست) یونانی را
سرکوب کند.

چگونه شاهنشاهی پارسیان در مدت نسبتاً کوتاهی به چنین
قدرتی رسیده بود و چرا می‌خواست با دولت‌شهرهای دورافتاده‌ی
یونانی بجنگد و چرا نتیجه جنگ‌ها مطلوب پارسیان نبود.

کتاب برجسته‌ی تام هالند این نخستین رویارویی بزرگ میان شرق
و غرب را به بهترین وجهی شرح داده و دقت نظر محققانه را با
مهارت داستان‌نویسی و طنز هوشمندانه درهم آمیخته تا کنایی
خواندنی فراهم آورد.

پایان ویراسته و تصحیح شده

پایان ویراسته و تصحیح شده

پایان ویراسته و تصحیح شده

پایان ویراسته و تصحیح شده

